

نکته‌ای چند

درباره تصحیح و ترجمه متن پهلوی خسرو قبادان و ریدک از اونوالا

(The pahlavi Text " king Husrav and his boy"
Published with its transcription , translation and Copious
notes with an appendix and a Complete Glossary by
Jamshedji Maneckji Unvala)

در هنگام مطالعه این کتاب و مقایسه آن با متن دیگری از همین کتاب
که جزء « متون پهلوی » گرد آورده جاماسپ اسانا (۱) چاپ شده است ، نکته‌ای
چند بنظر رسید که بذکر آنها میپردازم ، باشد که برفع اشکالات فراوان این کتاب
کمکی شده باشد .

۱ - عنوان کتاب را اونوالا چنین تصحیح کرده است :

𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲 𐭮𐭲𐭮𐭲 𐭮𐭲𐭮𐭲 𐭮𐭲𐭮𐭲 𐭮𐭲𐭮𐭲 [د] 𐭮𐭲𐭮𐭲
معنی آنرا « خسرو

قبادان و ریدک او » و در حاشیه ، حرف آخر را املائی نامعمول برای نشان داده
دانسته است ! در متن جاماسپ اسانا حرف آخر به « ریتک » چسبیده و حرف اضافه
هم میان آن دو نیست ، و این درست است . حرف آخر یاء وحدت است و بایستی
آنرا « خسرو قبادان و ریدکی » ترجمه کرد . ظاهراً اونوالا به پیروی از دست (۲)
عنوان این کتاب را انیسان ترجمه و تحریف کرده است . جاماسپ اسانا نام این
کتاب را در شمار نام سایر متون ، در آغاز کتاب « متون پهلوی » ج ۱ درست و با
یاء وحدت در آخر ضبط کرده است .

Khusru-i kavâtân u ritak-i

Pahlavi Texts edited by J. D. Jamasp - Asana - ۱
Bombay , 1807

۲ - نک . مقدمه اونوالا برین کتاب ص . ۳ . Grundriss der Iranischen

Philologie ۱۱۸۲

۲- بند چهارم پس از عبارت : دوده [ای] که من ازش بودم، اونوالا متن را چنین تغییر داده است :

ههههه [د] ههه [ا] ههههه و ههههه ههههه ههههه
 âzâtîh [i] yazatân [u] niyâkân i šmâk râð hamê ...
 متن اصل (= اسانا) چنین است :

ههههه ههههه ههههه ههههه ههههه ههههه ههههه
 همینست چه بدون تغییر متن معنی بهتری از آن مستفاد میشود و بایستی چنین خوانده شود :

âzâtîh (یا âzâta[g]îh) [i] vêhân niyâkân i šmâk rây hamâk...
 معنی جمله چنین میشود : دوده ای که من ازش بودم آزادگی بهان نیاکان شما را (= بسبب آزادگی و جوانمردی نیاکان خوب شما) همه نامی و توانگر و کام زیوشن (۳) (= کامروا) بودند.
 ۳ - بند هفتم : اونوالا =

ههههه ههههه [د] ههههه ههههه ههههه ههههه ههههه
 (۴) hacəšân bahrak̄[i] man pa stur i pit

ههههه ههههه ههههه ههههه ههههه ههههه ههههه = اسانا
 بنظر نگارنده متن بایستی چنین تصحیح شود :

(۵) (۶)

ههههه ههههه [ا] ههههه ههههه ههههه ههههه ههههه
 azešân bârak separ [ud] sanvar (= kamân) i pit

(۳) زیوشن < زیوستن = زیستن

I received from them through the trustee of my father. (۴)

(۵) هزوارش است = سپر . نک. فرهنگ پهلویک از H.F.J.Junker چاپ

Heidelberg، ۱۹۱۲ ص. ۵۵. xiv

(۶) اوستائی : sanvar = هه . نک. AiWb. از بار تولوجومه ۷۸۵

یعنی: ازیشان باره، سپر و کمان پدر

۴- بند هشتم: اونوالا =

۰ ۴ ۴ ۳ ۰ ۴ ۴ ۳ ۰ ۴ ۴ ۳ ۰ ۴ ۴ ۳ ۰ ۴ ۴ ۳ ۰ ۴ ۴ ۳

(۷) um pa frahang kartan saxt u ôštâp but hom

اسانا =

۰ ۴ ۴ ۳ ۰ ۴ ۴ ۳ ۰ ۴ ۴ ۳ ۰ ۴ ۴ ۳ ۰ ۴ ۴ ۳ ۰ ۴ ۴ ۳

متن اسانادرست و تغییری جز افزودن کلمه «بوت» لازم ندارد و چنین خوانده میشود:

um pat frahang kartan sâxt ud ôštâft [but] hom .

و بفرهنگ کردن ساخته (۸) (= آماده) و شتافته (= عجول) بودم.

۵- بند نهم: اونوالا =

۰ ۴ ۴ ۳ ۰ ۴ ۴ ۳ ۰ ۴ ۴ ۳ ۰ ۴ ۴ ۳ ۰ ۴ ۴ ۳ ۰ ۴ ۴ ۳ ۰ ۴ ۴ ۳

um yašt u haðôxt u ân i yasnnarm kart

اسانا =

۰ ۴ ۴ ۳ ۰ ۴ ۴ ۳ ۰ ۴ ۴ ۳ ۰ ۴ ۴ ۳ ۰ ۴ ۴ ۳ ۰ ۴ ۴ ۳ ۰ ۴ ۴ ۳

واژه چهارم را میتوان و ننديسن vanandyasn (؟) خواند و کلمه آخر بایستی varm (۹) بجای نرم خوانده شود .

۶- بند دهم - (س) او او را که در هر دو متن یکسان نوشته

شده و اونوالا واژه نخست را نخوانده است میتوان به (س) او او =

râz nepik (= راز نویس) تصحیح کرد (۱۰)

(۷) و چنین ترجمه است: And I have been steadfast and ardent

(۸) سنج: بیمقی = «و بنده چون خبر یافت، ساخت، باغلامان خویش و لشکر بتاختن رفت»
ص ۵۳۵ چاپ نفیسی

(۹) این واژه در متن پهلوی افدیبه و سهیکیه سکستان نیز بکار رفته است. نک.
متون پهلوی، جاماسب اسانا، ص ۲۶ بند ۱۴ .

(۱۰) سنج. راز سهریه (= دیریه)، الفهرست، ص ۱۴، چاپ لیپزیک، ۱۸۷۳

واژه بعد را نیز میتوان باریک (انوالا = bahrik) خواند یعنی « دقیق ».
 ۷- بند دوازدهم ، انوالا (سطر ۶) =

... ۳ ۱۳ ۱ ۱۱ ۳ ۳

.....hacadar dit u pa sar-hangêž.....

در « اسانا » واژه آخر این عبارت ۳ ۱۳ ۱ ۱۱ ۳ ۳ (سطر ۴) است. اگر چه بعضی

از واژه‌های نیمه دوم این بند روشن نیست و در نتیجه معنی آن مبهم است ولی این
 قسمت از آن چنین خوانده میشود : azir tang ud pat sar asp

زیر تنگ و بسراسب . . . انوالا sar-hangêž را گرزوششپر (= mace)
 ترجمه میکند و اصل اینکلمه و علت چنین قرائتی را نه در حاشیه و نه در لغت نامه
 نمیدهد . (۱۱)

۸ - بند سیزدهم : انوالا =

۳ ۱۳ ۱ ۱۱ ۳ ۳ ۱۳ ۱ ۱۱ ۳ ۳

۳ ۱۳ ۱ ۱۱ ۳ ۳ ۱۳ ۱ ۱۱ ۳ ۳

pa ci * ? * vin u barbut u pa ci patvâcak guft u
 pahvâcîk kartan ôstât mart hom

اسانا = ۳ ۱۳ ۱ ۱۱ ۳ ۳

واژه دوم را باید به ۳ ۱۳ ۱ (cang) تصحیح کرد و نوشتن cang را بشکل
 cigôn یا cigor اشتباه نویسنده باید دانست . نگارنده نامی شبیه به cigôr برای
 آلتی از آلات موسیقی محلی شنیده‌ام ولی با مقایسه این بند با بند ۶۲ و ۶۳ هیچ
 شکی باقی نمی‌ماند که در اینجا نیز بایستی این کلمه را چنگ خواند . در بند ۶۲

جایی که از خنیاگران سخن بمیان است چنگ سرای را پیش از سایرین نام برده است و پس از آن وین سرای و وین کنار سرای و پس از ذکر نام دوتای دیگر طنپوز سرای و بربط سرای یاد شده است و در بند ۶۳ کنیزکی چنگ سرای را برتر و بهتر از سایر خنیاگران دانسته است. جای تعجب است که اونوالا با وجود آزادی کاملی که در تصحیح متن برای خود قائل شده است و با در دست داشتن مواردی چون بندهای ۶۲ و ۶۳ همین کتاب این کلمه را ناخوانده گذاشته است.

«patvâcak guft u pahvâcîk kartan» را اونوالا به جواب گفتن

و جواب خواستن (!) معنی کرده است. (۱۲)

پتواچک یا پتواژک (= پتواژه یا بیواژه، سنج . پتواز و بیواز بمعنی اجابت کردن، فرهنگ اسدی ص. ۱۸۵) را در هنگامیکه از موسیقی و خنیاگری ذکری بمیانست، چون در همین مورد، بایستی بمعنی جواب گفتن به موسیقی، در همان دستگاه، به آواز دانست، چنانکه امروزه هم درین مقام و مورد «جواب دادن» بکار میرود. و نیز «پتواژک گفتن» (بشکل مصدر)، با مقایسه با «..... کردن» مناسبتر است. ضبط اسانا نیز گفتن است و درست است و نیازی به تغییر آن، چنانکه اونوالا اینکار را کرده است، نیست.

واژه بعد را نگارند pâ[y]vâzîk (= پایبازی = رقص) میخوانم.

جمله رو بهم چنین خوانده میشود: . . . pat cang vin ud barbut.
ud patc patvâžak guftan [ud] pâ[y]vâzîk kartan ôstât
mart hom

و میشود چنین معنی کرد:

« به چنگ و وین و بربط و طنپوز و کنار و هر سرود و چکامه و هم به پتواژه گفتن (= جواب گفتن به موسیقی) و پایبازی کردن (= رقصیدن) استادم (= استاد مردم). »

۹ - بند هفدهم: انوالا =

..... ۱۰۰۰۰ ۹ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

u mât ci pa baxt ũt

اسانا = ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

انوالا این عبارت را چنین معنی کرده است: «..... و هم مادر (م) بدرود زندگی گفته است. (۱۳)»

متن اسانا درست و هیچ تغییری در آن روانیست و اینسان خوانده میشود:

ud mâtci pat vahišt ũt

یعنی «... و هم مادر (م) به بهشت رفت». به بهشت رفتن یا شدن کنایه از مردن است ولی از «به بخت شدن» چنین معنایی مستفاد نمیشود.

۱۰ - بندیست و یکم: پس از عبارت: «ولی بامزه تر (از همه) بره دو ماهه ای

که بشیر مادر و هم بشیر گاو پرورده شده باشد»، انوالا متن را چنین تصحیح کرده است:

۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

rôt nâmbarak ka apâk âp i zait handut xvarand

و چنین معنی کرده است: «روده ها (بشرا) بویژه وقتی که به آب زیتون آغشته شده باشد..... (۱۴)»

اسانا =

..... ۱۰۰۰۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

بنظر نگارنده واژه های دوم و سوم را با مقایسه متن عربی (۱۵) تعالی و بندیست ششم

این کتاب میتوان به «... روده ها» تصحیح کرد (نک. بند ۲۶) و چنین

(۱۳) « and also [my] mother has departed this life »

(۱۴) «The entrails , especially when they are rubbed in with the juice of olives.....»

(۱۵) لحم حمل قدرضع شاتین ورعی شهرین یسط و یشوی فی التنور.....

خواند :

rutan ham brištan [ud] apâk apkâmak handut xvarand

یعنی « . . . پشم بر کنندن (یا پوست کنندن) و هم برشتن و با آبکامه اندوده بخورند » .

روتن = پر و پشم و هوی کنندن - (از مرغ و کله پاچه و جز آن) سنج . اوروت کردن (= شیرازی ، اوریت owrit = آب ریت) یعنی در آب جوش انداختن و پر بر کنندن (مرغ) . نک بند ۲۶
آبکامک = آبکامه = ترشی . نک . غیاث و برهان و غیره .

۱۱- بند بیست و پنجم : - نخستین واژه این بند یعنی **ره ارد** را که

اونوالا نخوانده است بایستی *farîh* خواند و جوجه ترجمه کرد . جوجه را در رضائیه فره *fara* و در تبریز *farîk* خوانند (این هر دو کلمه از زبان کهن آذری است که هنوز هم در ترکی آذربایجانی زبانزده مردمست .) در شیراز نیز جوجه کبک را فره کبک *farekapk* یا فره کوک *farekowk* گویند . (۱۶)
آخر این بند را اونوالا چنین خوانده و تصحیح کرده است :

واژه **ره ارد** است و **ره ارد** [د] **ره ارد** ه

kôfak-uzîr u âsênsâr u murv [i] âpîk

ضبط اسانا نیز همینطور است جز اینکه حرف اضافه میان دو واژه آخر وجود ندارد . نیازی هم بحرف اضافه نیست چنانکه در فارسی هم « مرغابی » نامیست مرکب و میان « مرغ » و « آبی » حرف اضافه ای نیست .

دو واژه اول را که اونوالا *kôfak-uzîr* خوانده و بمعنی تاج مرغان یا چیزی شبیه به تاج یا شانه که بعضی از مرغان بر سر دارند (۱۷) ترجمه کرده و صفت برای

۱۶ - سنج . عر . فرخ = ولد الطائر : کل صغیر من النبات و الحيوان ، المنجد . وهم سنج . شیرازی : کاهو پرك *parak* = کاهوی بهاره تازه .
۱۷ - *carz with the crest*

«چرز» دانسته است بایستی *kapkancir* یا *kowkancir* خواند که فارسی آن کبکنجیر و مرغکی است در شمار مرغان خوراکی و گوشتی خوشمزه دارد .
واژه بعد را انوالا *âsênsâr* خوانده است. مرغی با چنین اسم سراغ نداریم . این را میشود با جزئی تغییری *sašensâr* خواند که نام مرغی آبی است (نک . برهان و فرهنگ اسدی ص ۳۲۹ زیر واژه «مکل» و ص ۱۲۴).

۱۲ - بنندیست و ششم : انوالا =

رایت لپساک واد د و ص و و د *۳۷۲* ۱۶ *۱۱۰۷* -
 و *۱۲۱* و *۱۱۰۷* و *۱۲۱* ا *۱۲۱۰* و *۱۰۷۰* د *۱۲۱۰* و *۱۰۷۰*
 و *۱۲۱۰* و *۱۰۷۰* د *۱۲۱۰* و *۱۰۷۰* د [ا] *۱۱۰۷* و *۱۲۱*
 و *۱۱۰۷* و *۱۲۱* و *۱۰۷۰* د [ا] *۱۱۰۷* و *۱۲۱* و *۱۰۷۰*
 ز *۱۱۰۷* و *۱۲۱* و *۱۰۷۰* ا

bê apâk kark i katakik i vušn kê pa šâhdânak u zaît i
** ? ên u rôxn i zaitân parwart êstêt êci murv patkâr nêst*
tâxtan [u] ranjak kartan pêš pa rôc i kuştan [u] rôt pa
pâd l âkustan u اسانا =

رایت لپساک اوژ د و ص و و د *۳۷۲* ۱۶ *۱۱۰۷* -
 و *۱۲۱* و *۱۱۰۷* و *۱۲۱* ا *۱۲۱۰* و *۱۰۷۰* د *۱۲۱۰* و *۱۰۷۰*
 و *۱۲۱۰* و *۱۰۷۰* ل *۱۱۰۷* و *۱۲۱* و *۱۰۷۰* د [ا] *۱۱۰۷* و *۱۲۱*
 و *۱۱۰۷* و *۱۲۱* و *۱۰۷۰* ا

۳۷۲ = *gušn* و لزومی ندارد *vušn* خوانده شود .

و *۱۲۱* و *۱۱۰۷* و *۱۲۱* = *yavên* (یا *javên*) *kâmak* (= *ârt*) (۱۸)

فرهنگ پهلویك واژه نخست را بشکل **𐭮𐭥𐭥𐭥** ضبط کرده است، سنجیه .
کامه و کامخ (۱۹)

پس از فعل *parwart êstêt* نیز انوالا عبارت *êci murv patkâr nêst* را با مقایسه با بندهای ۴۱ و ۳۵ (۲۰) و جز آن (۲۱) بمتن افزوده و این افزایش را بسیار لازم دانسته است (۲۲) در صورتیکه نیازی با افزودن چنین عبارتی نیست و عبارت بعد یعنی *Tâxtan ranjak kartan* خود این مضمون را میرساند (نک. سطور زیرین، ترجمه این بند). حرف پس از *pêš pa rôc* حرف اضافه خوانده شده در صورتیکه یاء وحدت است .

𐭮𐭥𐭥𐭥 را انوالا **𐭮𐭥𐭥𐭥** کرده و *rôt* خوانده است و بمعنی «تنه»

گرفته و با «روده» فارسی سنجیده است. (۲۳) در صورتیکه این واژه را *rutan* باید خواند یعنی پربر کردن (۲۴). پس بند ۲۵ را بایستی چنین خواند:

*bê âpâk i katakik i gušn kê pat šâhdânak ud kâmak
i yavên ud roçan i ze(y)tân parvart êstêt taxtan ranjak
kartan . pêš pat rôž l kuštân ud rutan pat pây l akustan ud...*

یعنی: «ولی با * * * * * خانگی گشن که با شاهدانه و آرد جوین و روغن زیتون

(۱۹) کامه نانخورشی است مشهور که بیشتر مردم صفاهان سازند و خورند و ربچال را نیز گویند که مر بای دوشابی باشد و بعضی گویند طعامیست که بزبان عربی کامخ میگویند و بعضی میگویند کامخ معرب کامه است .

(۲۰) در حاشیه بغلط ۴۰ نوشته شده است. (برهان)

(۲۱) بندهای ۴۶، ۵۳، ۵۸، ۶۳ و ۱۰۰

(۲۲) نک . ص. ۱۹ حاشیه ۲۶، ۵ .

(۲۳) نک . ص. ۷۹ و هم بند ۲۱ ص ۱۸ .

(۲۴) سنج . فارسی «آبریت» و «اوروت» یعنی در آب جوش انداختن و پربر

کندن مرغ .

پرورده شده باشد، تاختن رنجه کردن (خویش است). (۲۵) پیش بروزی (= يك روز پیش) کشتن و آبریت کردن و به یکپای اویختن و
 اونوالا 'تاختن رنجه کردن' را 'دنبال کردن و ترساندن' معنی کرده است
 وناچار êci murv patkâr nêst را بمتن افزوده است. ترجمه انوالا چنینست:
 'ولی با مرغ گشن خانگی که با شاهدانه و روغن * * * و روغن زیتون پرورده شده باشد [هیچ مرغ برابری نتواند کرد] نخست، در روز کشتنش باید آنرا دنبال کرد و ترساند و سپس به تنه او یزان کرد و.... (۲۶)
 ۱۳- بند سی ام: اونوالا =

۲۴- [د] و ۲۴ و ۲۴ و ۲۴ و ۲۴ و ۲۴ و ۲۴
 uštr [i] * * * i êvak sâlak...

اسانا = ۲۴ و ۲۴ و ۲۴ و ۲۴ و ۲۴ و ۲۴ و ۲۴ و ۲۴
 انوالا واژه دوم وسوم را نخوانده است ولی معلوم نیست چرا شکل واژه دوم را تغییر داده است چه تغییر و تجریف و افزایش و کاهش حروف و کلمات برای بیرون آوردن معنی مناسب از کلمه یا جمله است!
 شاید بتوان این عبارت را چنین تصیح کرد:

۲۴- و ۲۴ و ۲۴ [د] و ۲۴ و ۲۴ و ۲۴ و ۲۴
 uštr i kohânakên ud astar i êvak sâlak.....

(۲۵) بسخن دیگر، هیچ خوراکی را یارای مقابله با این نیست. مقابله و مسابقه با چنین خوراکی و عرضه داشتن هر خوراک دیگر در مقابل این جز رنجه کردن خویش و پشیمانی، سودی ندارد.

(۲۶) "But with the male domestic fowl, that has been fed on hemp-seeds and oil of * * * and on the butter of olive, [no fowl can stand the contest]. - First, on the day it is killed one [must] chase and frighten it, and [then] must hang up [its] trunk, and

= شتر کوهان دار و استر یکساله . . .

۱۴- بندسی ویکم: انوالا : šir i turuš ر ص ل ر ه . استاد

هنینگ واژه نخست را با مقایسه با تعالیمی (= الخل الثقیف) سك (۲۷) یاسر که ترش میخوانند . نگاه کنید به : BSOAS (نشریه مدرسه زبانهای شرقی و افریقائی - دانشگاه لندن) A Pahlavi Poem سال ۱۳ ص ۶۴۲ حاشیه شماره ۸ .

۱۵- بندسی و چهارم: انوالا asp rôt ر ا س پ ر و ت ه اس ب را روده اسب

ترجمه کرده است (۲۸) . اسپ روت (= رود) بایستی کره اسب ترجمه شود . رود بمعنی بچه است و هنوز در فارسی زبانزد مردمست سنج . ریدك . حافظ گوید: (۲۹)

خواهی که بر نخیزدت از دیده رودخون دل در وفای صحبت رود کسان میند
۱۶- بند چهارم: انوالا =

۲۹۲ و [۱] lauzênak و šaftênak و vafrênak و tawarzat و u * * *

$\text{lauzênak[u] šaftênak u vafrênak u tawarzat u}$ * * *

هتن اسانا نیز چنین است . اینها شیرینی (= رون خورتیک) (۳۰) هائیسست که ریدك آنها را با فصل زمستان مناسب، میداند . از لوزنیک (= فارسی : لوزینه) هم درینجا، یعنی هم در شمار شیرینی های خوب زمستانه، و هم در شمار شیرینی های خوب تابستانه یاد شده است . از اینرو میتوان پنداشت که بایستی یکی ازین دو مورد نام شیرینی دیگری بوده باشد . شاید بتوان درین مورد بجای لوزینك واژه رنگینك (= * rân-gînak) (rân-gînak) را گذاشت که از حیث نوشتن هم با « لوزینك » بسیار شبیه و جز در

۲۷- سنج . سكباج .

۲۸- the entrails of the horse

۲۹- حافظ قزوینی ص ۱۲۲

۳۰- سنج . ضبط این واژه را بشکل rân-gînak و در درخت اسوریک ، متون

پهلوی، جاماسب اسانا، ص ۱۱۲ .

يك حرف اختلافی ندارند. رنگینك یکی از شیرینی‌های زمستانه است که هنوز هم با همین اسم در شیراز و سایر شهرهای فارس معمولست (۳۱)

شفتینك šaftênak را بفارسی بایستی شفتینه و یا شهدینه ترجمه کرد و نام يك نوع شیرینی پر شهد (= شفت)ی دانست نه شیرینی از هل و یا شفتالو ساخته شده چنانکه انوالا تصور کرده است. (۳۲)

و فرنیك vafrênak، و فرینه (= برفینه): شاید کلمه فرنی، (غذای مشهوری که از شیر و آرد و برنج میسازند) مخفف و ساءیده شده همین واژه و فرینه باشد (۳۳) دو واژه آخر را که انوالا نخوانده ولی نام شیرینی‌هایی دانسته است: یکی دسوز است که باید آنرا gašnêz، گشنیز (۳۴) خواند.

و دیگری رولو است که باید آنرا به رولد یا رولر تصحیح کرد و با مقایسه با متن تعالبی $\hat{a}ward$ یا $\hat{a}wart < \hat{a}p = \text{آب} + \text{vard}$ یا $\text{vart} = \text{ورد}$ - گل (خواند و گلاب (= ماء الورد (۳۵)، ماورد (۳۶))، ترجمه کرد.

۱۷- بند چهل و یکم: انوالا بهترین رول خورتیک (= شیرینی) را بالوده pâlutak و pâlutak ای که از آب و مغزهاست. سازند خوانده است. اسانا =

ن ل ر و (= parvartak = پرورده) و پرورتک را در شمار «رول خورتیک»

۳۱- برای ساختن رنگینك مقداری خرما گرفته و بجای هسته آنها مغز گردوی بوداده (= برشته) میگذارند و در ظرفی پهلوی یکدیگر میچند و سپس روی آن آرد و روغن میریزند و پس از سرد شدن آنرا به قطعات میبرند.

(۳۲) the peach - pasty و در حاشیه افزوده است:

From MP. 'peach, and شفت رنگ, a species of peach without down', we get a ward ☆ šaft, peach, which is contained in šaftênak (formed) like lauzênak.

(۳۳) - انوالا آنرا به puff-pasty ترجمه کرده است!!

(۳۴) - چنانکه استاد یورداد در حاشیه نسخه‌ای از این کتاب متعلق بخودشان چنین خوانده‌اند.

(۳۵) سنج. تعالبی. (۲۶) سنج. اسم خاص، ماوروی.

ها آوردن مناسب‌تر است تا بالوده. (۳۷)

خواندن واژه‌هایی را که اووالا sêp u bêh i simên خوانده و در سطور بالا بجای آن، نقطه‌گذاری شده است برای نگارنده روشن نیست.

۱۸ - بند چهل و پنجم = اووالا نخستین کلمه یعنی $\text{س-س-س-س-س-س-س-س-س-س}$ را

xârvâtranq خوانده ولیهوی خار دار (۱) (۳۹) معنی کرده است. این واژه را میتوان xarvâtrang، خروا ترنگ (= بالنک) خواند و بادرننگ یا بالنک بزرگ معنی کرد. بادرننگ یا بالنک نوعیست از مرکبات. خیار را نیز بنام « بالنک » و « خیار بالنک » میخوانند (۴۰) و این هر دو نام برای خیار مخصوصاً در جنوب ایران معمول است شاید بتوان این واژه پهلوی را xyâr vâdrang (= $\text{س-س-س-س-س-س-س-س-س-س}$) = خیار بالنک خواند. بویژه که پس از آن عبارت ke apâk pôst xvarand که با پوست خورند افزوده شده است که هوید این معنی است.

۱۹ - بند پنجاه سوم: اووالا = $\text{س-س-س-س-س-س-س-س-س-س}$ و $\text{س-س-س-س-س-س-س-س-س-س}$

šâhdânak i nêšâhpurîk = شاهدانه نیشابوری . . .

اسانا = $\text{س-س-س-س-س-س-س-س-س-س}$ و $\text{س-س-س-س-س-س-س-س-س-س}$. کلمه دوم را تنها با

حذف حرف اول (= y)، میتوان šahrzurik خواند و هر دو کلمه رویهم =

(۳۷) در متن پهلوی درخت اسوریک هم روغن خورتیک (رون خورتیک) را (ازهر گونه) در شمار چیزهایی مانند نان و پست و پنیر و کافور و مشک سیاه و جز آن که در انبان مینهند آورده است. نک. متون پهلوی اسانا. ص ۱۱۲ و Apahlavi Poem از پروفسور هنینک BSOAS ۳/۸۳

.the prichly lemon (۳۹)

(۴۰) برهان = بادرنگ... نوعی از خیار باشد که خورند و ترنج را نیز گویند و آن میوه ایست که پوست آن را مریا سازند ص ۲۰۹. بالنک. بروزن آهنک نوعی از ترنج باشد که بسیار شیرین و نازک شود از آن مریا سازند و جنسی از خیار هم هست که آنرا بادرنک خوانند. ص ۲۲۶

šâhdânkî šahrzurîk. نخستین حرف واژه دوم را میتوان تکرار حرف اضافه و

کار نسخه برداران دانست .

۲۰- بند شصت و دوم : انوالا ص ۲۹ =

دو و اری و اری و اری و اری vâcîk u vâcîk *?*. ضبط .

اسانا نیز همینطور است و باید این تکه را dišnak vâzik ud vorz vâzîk (دشنه بازی و گرزبازی) خواند .

۲۱- بند شصت و ششم : درین بندریدك بهترین چیزها ، از تنقلات و خوراکیهای

را که میتوان با هر يك از می‌های هفتگانه (۴۱) خورد شرح داده است و بامی پنجم خوردن «بزماورد» را نیکو دانسته است . بزماورد (۴۲) را انوالا به pasty ترجمه کرده است . بهترین ترجمه برای اینکلمه بنظر نگارنده «ساندویچ sandwich» است (۴۳) که در کتب ادب از آن به «لقمه میسر و مهیا (۴۴)» و «لقمة القاضي» و «لقمة الخلیفه» (۴۵) و «گوشت و چیزهای دیگر که در نان تسک پیچیده باشند» (۴۶)،

(۴۱) سنج . ثلاثه غساله ، خمسه هاضمه و سبعة نائمة که نام قدحهای سه گانه و پنجگانه و هفتگانه می‌است که در روزهای میکساری بکار میرفته است .

(۴۲) نک برهان . در کتاب التاج جاحظ و اغانی ابوالفرج اصفهانی نیز از «بزماورد» یاد رفته است و در هر دو جا از آن لقمه آماده و مهیا اراده شده است : «وكانت ملوک الاعاجم ، اذا حزبها مثل هذا ، امرت بالموائد التي كانت توضع في كل يوم ان ترفع وظائفها ، واقتصرت على مائدة لطيفة تقرب من الملك ويحضرها ثلاثة احدهم موبدان موبد والدیربند و راس الاساوره فلا يوضع عليها الا الخبز و الملح و الخل و البقل . فیاخدمه شيا هو و من معه ثم یا تیه الخباز بالبز ماورد فی طبق فیا کل منه لقمه ثم یرفع المائدة و یتشغل بتدبیر حربه و تجهیز عساکرة کتاب التاج چاپ قاهره ص ۱۷۳

«... فدعوت غلامالی فقلت : اذهب الی منزلی و جئنی ببزماوردتین و لفهما فی مندیل و اذهب رکضا و عجل فمضی الغلام فجاءنی بهما ... فادخل الی البزماوردتین فاکلتهما و رجعت الی نفسی و عدت الی مجلسی» اغانی ، چاپ قاهره ، ج ۱۰ ص ۱۲۱

(۴۳) ایکاش امروزه هم این کلمه اصیل فارسی ، یعنی «بزماورد» را که دست کم از زمان ساسانیان در زبان فارسی بکار رفته است بجای کلمه خارجی ساندویچ ، که

بنسبته نام ارل چهارم ساندویچ ۹۲-۱۷۱۸ (John mongu, 4 th Earl of) Sandiwich به لقمه حاضر و آماده داده شده است ، معمول میداشتند .

(۴۴) حاشیه کتاب التاج در شرح بزماورد . (۴۵) ترجمه برهان قاطع ترکی و حاشیه تاج .

(۴۶) بزماورد کلمه فارسیه استعمالها العرب للرقاق الملقوف باللحم . شفاء الغلیل و حاشیه تاج .

تعبیر رفته است .

۲۲ - بند هفتاد و یکم (از بند ۶۸ تا ۹۴ سخن از گلها و بویهاشان بمیانست)

اونوالا = **وړوړو راډ** (= اسانا) bôḥ واژه نا خواننده
را میتوان **gîtik** خواند و **روپهم** یعنی = بوی (گل) گیتی .

۲۳ - بند هشتاد و نهم : اونوالا = **وړوړو راډ** (= اسانا) **kupaṭ bôḥ**

بنظر نگارنده واژه نخست را باید گلپر **golpar** خواند که گیاهی است خوشبوی
۲۴ - بند نود و ششم : هر دو متن :

تڼه وړوړو راډ او ځوښاب

اونوالا = **دندان سپت [u] tarun u** = واژه آخر = **xuṣâp** = خوشاب، سنج ،
در خوشاب .

۲۵ - بند نود و نهم ، در شمار باره ها نامی از **تڼه وړوړو راډ**

(= هر دو متن) رفته است : اونوالا آنرا **stôr i bardêspânîk** خوانده است
و « اسب چاپار شاهی (= **bar**) ترجمه کرده است . (۴۷) . واژه اخیر را بایستی
bi-aspânîk (= **bi-** = دو + **aspânîk**) خواند یعنی دو اسب (= چاپار) . (۴۸)

۲۶ - بند صد و هشتم : اونوالا واژه ما قبل آخر را به **سردک**

apêziyânak تغییر داده است و بی زبان (۴۹) ترجمه کرده است . متن اصل و

قدیمی یعنی **سردک** (= اسانا) درست و هیچ نیازی به تغییر و تحریف

ندارد و بخوبی **apiyâhuk** (= بی آهو = بی عیب) خوانده میشود .

(۴۷) - the royal post-horse .

(۴۸) - از افادات شفاهی پرفسور هنینگ . سنج . ایاتگار زیران بند ۴ ، متون پهلوی
اسانا ، ص ۱

(۴۹) without injury

۲۷. بند صد و دهم : او نوالا = (سردار میرا خوران) اسانا =

âxvarpatân sardâr (= سردار میرا خوران) . اسانا =

اسورپتان سردار نبوده است . (عصره سوره)

اسورپتان سردار نبوده است .

در زمان ساسانی تمام نواحی بین‌النهرین را اسورستان میخوانده‌اند و اسورستان

سردار ، سردار اسورستان یا بین‌النهرین است که خبر پیدا شدن شیران را به در

شاهنشاه به تیسفون آورده است . وجود کلمه « اسپ رهمکان » (= رهم‌های اسپ)

درین بند مستلزم تغییر « اسورستان » به « آخورپتان » نیست .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی